

## نگاهی به کتاب آخرین روزها نوشته دکتر هوشنگ نهاوندی رحیم‌شریفی

چندی پیش به سلسله مقالاتی از بخش هائی از کتاب «آخرین روزها» نوشته‌ی آقای دکتر هوشنگ نهاوندی برخوردم که به صورت سریال چاپ می شد و در آنها مطالبی درباره ی آقایان دکتر صدیقی، دکتر بختیار، دکتر سنجابی و فروهر آمده بود که با واقعیت همخوانی نداشت، در مقاله ای به آنچه درباره آنها نوشته شده بود پرداختم که ابتدا در نشریه‌ی نیمروز شماره ۸۱۲ بهمین ۱۳۸۳ و سپس در کیهان لندن شماره ۱۰۷۴ به تاریخ ۳۱ شهریور ۱۳۸۴ در معرض قضاوت همگان قرار گرفت. در آن نوشتار آوردم که راجع به آنچه در کتاب آقای نهاوندی آمده گفتن بسیار است و دنباله سخن را به زمان دیگری حواله داده بودم. کتاب آقای نهاوندی را مشروحاً خواندم و از مطالعه آنچه در این کتاب آمده متأسف و متعجب شدم، متأسف از این جهت که نگارش یادمانده ها از آنچه در زمان های گذشته در جامعه ای روی می دهد برای نسل جوان و به طور کلی آیندگان آگاه کننده و آئینه عبرت است مشروط بر این که بازگو کردن این یادمانده عاری از هرگونه تعصبات و خودنمایی و وارونه جلوه دادن حوادث و وقایعی باشد که درباره آنها سخن رفته است.ولی آنچه در این کتاب آمده نه تنها بیان واقعیت ها نیست بلکه خلاف واقع و در اغلب موارد مغرضانه است. متعجب از این نظر که آقای نهاوندی فردی تحصیل کرده است، سالها در اروپا زندگی کرده و نحوه حکومت بر مردم را دیده و با پوست و گوشت لمس کرده است چندین کتاب نوشته، استاد دانشگاه بوده و مشاغل مهمی را در کشور به عهده داشته است و نگارش یادمانده ها به این صورت که در این نوشته آمده در شان ایشان نمی تواند باشد آنچه از خواندن این کتاب به دست می آید نشانگر این است که نویسنده گفتمش جز خودنمایی و بدگوئی از این و آن بخصوص از گذشتگان و درگذشتگان نبوده است. به طور کلی در این مطالب چند هدف دنبال شده است انتقاد از گفتارها و رفتارهای پادشاه و شهبانو و در عین حال اظهار نزدیکی با شاه و دیدارهای مکرر و بازگو کردن مشکلات که مؤثر نبیناده است. همچنین خرده گیری و بدگوئی از رجال و شخصیت ها وتلاش برای به دست آوردن مقام نخست وزیری و بالاخره حمله به دکتر بختیار و وارد کردن اتهامات غیر واقعی در آن حد که ۶۵ جای کتاب از او برخلاف واقع سخن گفته و در هر مورد به هر ترتیب مطلبی علیه بختیار سرهم کرده است.

آنچه در زیر از نظر تان آمده گذشت نقدی است به ادعاهائی که در این کتاب آمده است- البته به طور خلاصه- چون نقد همه‌ی نوشته ها، مجموعه‌ای به اندازه کتاب را شامل می شد که از حوصله‌ی منقد و خواننده خارج است.

### خمینی و تبلیغات جهانی

آقای نهاوندی در بخش پیشگفتار، روح الله خمینی را موجودی معرفی می کند که ظرف چند هفته به وسیله ی نظام تبلیغاتی جهانی آفریده شده است. این برداشت درست نیست زیرا خمینی از سالها پیش و بخصوص از زمان اجرای برنامه اصلاحات ارضی در صحنه سیاسی فعال بود. حادثه ۱۵ خرداد ۱۳۳۲ را به وجود آورد، چند تا نامه به شاه نوشت ولی دست اندرکاران از شناخت او غافل ماندند و او را نادیده گرفتند، در صورتی که نظرات وی از سالیان پیش توسط عمال او بین مردم اشاعه یافته بود، بازاری ها با او در رابطه بودند- حتی مهندس بازرگان از سال ۱۳۵۶ همراه عده ای از ملی- مذهبی ها با ارسال نامه ای توسط دکتر یزدی با او بیعت کرده و برای براندازی رژیم با هم‌امداسان گشته بودند. متأسفانه گردانندگان کشور از این هیولای خطرناک غافل مانندند و به او فرصت دادند تا یک تار میدان شود و کار را به جانی برساند که ارتش مجهز و ملن ۴۵۰ هزار نفری در مقابل آن اخوند به قول شاه «شیشو» زانو زد و مملکت را به وسیله ی قره باغی و فروپست دو دستی تقدیم خمینی نمود.

### جنبش های دوهزار و یانصد ساله

از مقدمه و پیشگفتار که بگذریم فصل نخست را با سخن معروف شاه در مراسم جشن های دو هزار و یانصد ساله در تخت جمشید «کوروش آسوده بخواب ما بیداریم» آغاز می کند و مراسم جشن ها را به طور تقریباً کامل با هزینه های صرف شده بازگو می نماید البته با دیدی انتقادی که اکثراً متوجه شهبانو فرح است و مدعی می شود که شاه بعد از موافقت با برآمدن کارها دخالت نمی کند تا آنجا که از آوردن ۲۰۰ خدمتکار از رستوران ماکزیم فرانسه، خبر نداشته و وقتی آنها را می بیند ناراحت می شود، اشاره ای هم به نارضائی نخست وزیر و وزیر دارائی دارد که با وجود انتقادات و نگرانی از هزینه ها سخن می گویند (صفحه ۲۱) و گرداننده ی اصلی را کمیته ای به ریاست شهبانو معرفی می کند که همه تصمیمات را می گرفته و درست به سان یک رئیس کارگاه دکوراتور و متخصص برگزاری ضیافت ها و نورپرداز، کارها را انجام می داده است و سپس خیلی ظریفانه موضوع اداره ی مراسم را به وسیله ی وزارت دربار مورد انتقاد قرار می دهد و می نویسد، کارها به وسیله ی وزارت دربار و نه دولت انجام می شود و در محافل خصوصی «هویدا» نخست وزیر و جمشید

# آموزگار وزیر دارائی ایرادها و نگرانی شان را از هزینه های پیش بینی نشده پنهان نمی ساختند

با توجه به مطالبی که آقای نهاوندی عنوان کرده اند این سؤال از ایشان پیش می آید که شما سالها در فرنگ زندگی کرده، نحوه اداره کشورها و وجود هموکراسی را در آن دیار دیده و لمس کرده با قانون و اجرای آن آشنا بوده آید حتی از قانون اساسی وطنمان اطلاع داشته و در رژیم مشروطه سلطنتی از حدود و وظایف هر یک از قوای مملکتی آگاه بوده آید و می دانید که دربار یک سازمان تشریفاتی است و اجرائی و مسئول نیست و اگر قرار باشد مراسمی برگزار شود آنهم با آن هزینه سنگین که بنا به نوشته خودتان در صفحه ۴۴ به نقل از مصاحبه آقای علم وزیر دربار در مصاحبه مطبوعاتی ۲۴ اکتبر ۱۹۷۱ رقم آن ۱۲ میلیون دلار از قول خودتان یک میلیارد و بیشتر عنوان کرده آید حتماً باید با تصویب مجلس شورای ملی صورت گیرد و به دست دولت و عوامل اجرائی آن تحقق یابد، چگونه در مقابل این کار خلاف لب از سخن فرو بستید و یک کلمه شخص شما و سایر دست اندرکاران حرفی نزدید و اعتراض نمودید؟!

مشکل اصلی عدم توجه به قانون و اجرای کارها بدون رعایت قانون بود متأسفانه نه تنها در این مورد بلکه در اکثر شئون مملکت قانون به هیچ گرفته می شد و همه دست اندرکاران مشوق شاه در جهت دیکتاتوری بودند، به او دروغ می گفتند و واقعیت ها را از او پنهان می کردند وقتی به استانی سفر می کرد یک دیوار گوستی بین او و مردم به وجود می آوردند اگر پروژه ای را افتتاح می کرد گزارش دهنده تلاش می کرد به جای واقعیت ها مطالبی را ادا کند که مورد پسند شاه واقع شود در نتیجه شاه خواسته های خود را از زبان گزارش دهنده می شنید. حتماً به خاطر دارید که در مقام وزارت مسکن شاه را به یکی از زمین های جنوب شهر پردید و به عرض رساندید که در آنجا هزار دستگاه خانه برای مردم خواهید ساخت ولی در حقیقت آن وعده افتتاح آنها را داده بودید خشتی بر روی خشت نهاده نشده بود یکی از همکاران اداری شما آقای کاظم پزشکی شاعر با ذوق قطعه ای در این باره سرود که آن روزها دست به دست می گشت که برای یادآوری عین آن را در اینجا می آورم:

**شنیده ام به شهنشاه وزیر مسکن گفت**

**که جان فدای ره شاه دادخواه کند**

**برای مردم بی خانمان و خانه بدوش**

**هزار خانه ی نویی‌سگاه شاه کند**

**گذشت سالی از آن وعده ها که داد وزیر**

**یک از هزار نیارست که روبراه کند**

**دروغ گفت وگنه کرد و ناسباسی کرد**

**وزیر شاه نباید چنین گناه کند**

**به حیرتم که کنون با کدام دیده و روی**

**به روی شاه جهاندار خود نگاه کند**

از مطلب دور نشویم در صفحه ۲۰ درباره ی خیمه گاه کرباسی برای استفاده ی مهمانان می نویسد: برپا کردن یک خیمه گاه کرباسی در سپتامبر ۱۹۷۰ مطرح شد- و نظر شهبانو را جلب کرد-... سپس درباره ایجاد ان خیمه گاه توسط مؤسسه «ژانسن» و شکوه و عظمت آنها سخن می گوید در خیمه گاه مرکزی از مهمانخانه و دفتر و حمام شاه با مدرنترین تزئینات حرف می زند از استقرار مهمانان و نحوه پذیرائی و نوع غذا و تهیه آن توسط رستوران معروف فرانسوی ماکزیم که همه روزه با هوایما از پاریس آورده می شود، از ساختن هزار قطعه وسائل میز شام توسط مؤسسه «یاکارا» و از یک خیاط فرانسوی بسیار مشهور برای تهیه ۳۰ دست لباس شب و روز شهبانو سخن می گوید که مزون مشهور «لان ون» انجام آن را به عهده داشته، از آرایشگران مشهور «الکساندر» و «کارتیا» و الیزابت اردن با حدود چهل نفر آرایشگر یاد می کند، از سرویس قهوه خوری یکبار مصرف توسط کمپانی «هاولیند» و تهیه ملخه ها، حوله ها سفره و دستمال سفره ها و غیره از شرکت «یورتول» پاریس که همه زیر نظر و مسئولیت شهبانو فرح بوده است سخن می گوید و در صفحه ۲۴ می نویسد «اما پیش از آن که این مجموعه مورد استفاده قرار گیرد آگاه شدند که چه زبانی به بار آمده است. ابعاد شایعات از حد توصیف فراتر رفت، پس کوشیدند همه چیز را به گونه ی رازی نگهدارند اما اثر این دارو از درد بدتر شد. وقتی مراسم پایان یافت، هیچکس نمی دانست با آن خیمه گاه با همه اشیاء گران قیمت و زینت آلتش چه باید کرد، حتی نمی شد آن را به عموم نشان داد. وزیر ایرانیان که از جشنها بر کنار مانده بودند خشمگین بودند. منطقی ترین مصرف آن مجموعه، تأسیس مجتمعی مانند «کلوپ مدیترانه» برای میلیونرها بود که منبع درآمد سرشاری می شد. برای انجام این منظور می بایست درهای خیمه گاه را باز می کردند و آن را در معرض تماشا می گذاشتند، اما این شهامت پیدا نشد-... در صفحه ۲۹ صورت غذا عبارت از تخم بلرچین با خاویار، خمیر ماهی هومارد با سس مخصوص، بره کباب شده با ودکا، طلوسوس پر شده از جگر غاز و انواع سالادها و نوشیدنی های مختلف را شرح می دهد و به اصطلاح افشاکری می کند. اگر این مطالب را نگارنده عنوان می کردم که هنوز جای بخیه های پشانی ام از چماق ژانلرمد هادر کاروانسرا سنگی به جای مانده ایرادی نداشت ولی شما که تمام پیشرفت ها و مقاماتی را که داشته اید مدیون شاه و بخصوص شهبانو فرح بوده اید چرا؟! آیا طرح این

# برداشت هائی نادرست، تهمت هائی ناراست، ناسزاهائی نابجا خط غلط، انشاء غلط، املاء غلط!

جریانات که سالها از وقوع آنها گذشته آب ریختن به آسیاب رژیم حاضر نیست؟ من اگر جای رژیم اسلامی بودم یک تقدیر نامه برای شما می فرستادم و کتاب را هم با هزینه دولت به چاپ می رساندم که البته کتاب در ایران چاپ شده است.

### سخنان کارتر در تهران

فصل دوم را با سخن کارتر «ایران جزیره ی ثباتی است در یکی از پر آشوب ترین مناطق جهان» آغاز کرده اند که به جریان دیدار کارتر و پذیرائی از او اختصاص دارد و روشی که درباره حوادث ایران آن جناب در پیش گرفت اشاره شد که از آن در می گذرم چون آنچه از کارتر بر کشور ما رسید عادی بود زیرا هر کشوری سیاست خارجی خود را برپایه منافع خود تنظیم می کند، ما هم بایستی هوشیارانه راه و روش خود را انتخاب می کردیم. نمی خواهیم در این باره به تجزیه و تحلیل اوضاع آن زمان بپردازم که حرف و سخن بسیار است.

### بگومگو بر سر سخنان کار تر

آقای نهاوندی فصل سوم خاطراتش را با سخن معروف شاه «مه فشانند نور و سگ عوعو می کند» آغاز کرده و می نویسد:

«در روزهای پس از سفر رئیس جمهور آمریکا، در محیط کوچک سیاسی پایتخت ایران، شکاف افتاده بود. گروهی می پنداشتند که قدرت شاه بسیار بیش از گذشته شده است و دسته دیگر «مخالفتان شاه» نامیدو خشمگین بودند، خود شاه آرام و متین و ظاهراً آرام و بی تفاوت بود.» نمی دانم آقای نهاوندی هدفشان از نوشتن این مطلب چه بوده است.

این شرم آور است که مسئولین و دست اندرکاران کشوری، سرنوشت آینده ی خود را در برخورد خوش یا ناخوش رئیس جمهور آمریکا بسنجند و موقعیت و قدرت شاه در گرو نحوه برخورد با رئیس جمهور یک کشور دیگر بوده باشد طبیعی است اگر به خود متکی بودیم، ماننن یا نماندن در قدرت به میل و اراده ی این و آن قدرت خارجی بستگی پیدا نمی کرد به این مصیبت دچار نمی شدیم.

### نامه رشیدی مطلق

از این موضوع که بگذریم آقای نهاوندی اشاره ای به نامه ی کذائی چاپی شده در روزنامه ی اطلاعات درباره ی روح الله خمینی دارند و ادعا می کنند که این مطلب را هویدا به شاه پیشنهاد کرده است. نمی دانم مدرک و مستند ایشان در این باره چیست، نگارنده چنین مطلبی را جائی ندیده ام و این نگرانی را دارم که بازنده نبودن هویدا صحت و سقم آن زیر سؤال بوده باشد به خصوص که خیلی از مطالبی که ایشان از قول زنده ها از جمله آقایان مهندس امیر پرویز و هوشنگ سمعی، سیروس آموزگار، محمد مسیری، کوروس آموزگار، دکتر رزم آرا و خانم فرانس (دختر شادروان بختیار و سرکار خانم لوئیز قطبی) نوشته بودند، تکذیب و خلاف واقع بودن آنها بر ملا شد. به هر حال چاپ آن مقاله در آن زمان درست نبود یا باید در مقابله با دار و دسته ی خمینی عکس العملی مانند ۱۵ خرداد زمان نخست وزیری علم نشان داده می شد یا آن نامه چاپ نمی شد. البته اگر به کتابی که با عنوان «هیچی» در سال ۱۳۶۷ به قلم هوشنگ فرهنگ آئین (اسم مستعار) در ۴۲۱ صفحه در شرح حال خمینی چاپ شده مراجعه شود روشن خواهد شد که خلاف و گزافه گوئی در نامه ی کذائی شده است. ولی سؤال من از آقای نهاوندی این است که چه کسی این نیم بیت شعر را که در مقدمه ی این فصل آورده آید در اختیار شاه گذاشت که اثر آن کمتر از آن نامه ی کذائی نبود. در اینجا دو مطلب قابل بحث است. اول اینکه آقای نهاوندی می نویسد:

«همایون اعتراف کرده است که مقاله را گرفته و نخوانده به چاپ داده است» این سخن نمی تواند درست باشد که وزیر اطلاعات نوشته ای را دریافت و دستور چاپ دهد بدون این که آن را نخوانده باشد، یاد داستانی اقتادم که مرحوم الهیار صالح برابم تعریف کرد من و آقای نهاوندی بود به ملاقات من آمد و پیامی از آقای نهاوندی برای رهائی از بازداشت را عنوان کرد. من موضوع را با سپهبد رحیمی فرماندار نظامی مطرح نمودم و خواهش کردم در رهائی نهاوندی اقدام نماید. سپهبد رحیمی جواب داد بازداشت این حضرات طبق لیستی است که در دولت ارتشبد اژهاری با اطلاع دربار تنظیم گردیده و شامل توقیف شصت و چند نفر می باشد که در راس آنها نام امیرعباس هویدا بود که عده ای از آنها دستگیر شده و بقیه هم در جریان است، سپهبد رحیمی اضافه نمود که دکتر بختیار اصولاً با این قبیل بازداشت ها ولو طبق ماده ی ۵ حکومت نظامی موفق نمی باشد «کار چاپ نامه به دخالت ساواک و تیمسار نصیری کشید» و اضافه می کند که «تصیری کلمه ای نگفت زیرا او را برای این در آن مقام گذاشته بودند که اطاعت کند؟» در همین نوشته آقای نهاوندی یک سینه سخن وجود دارد که نه تنها تیمسار نصیری که خود شما حتی آقای نخست وزیر و وزراء و همه ی دست اندرکاران چنین بودند و جز اطاعت و بله فریان گفتن وظیفه ی دیگری نمی شناختند و تا آخرین لحظه حتی برای بازگو کردن خطراتی که در پیش بود لب نکشودند و بیشتر نشان سرانجام ولیعصمت خود را آنها گذاشتند. عده ای به خمینی پیوستند و عده دیگر وطنشان را در چمغان ها گذاشته و راه خروج از کشور را در پیش گرفتند و عده

ای هم به جلالان سپرده شدند. آقای نهاوندی در صفحه ۷۱ می نویسد: «در قله قدرت هیچکس هنوز دریافته بود که چه می گذرد و هیچکس تصمیمی برای رویارویی با بحران نگرفته بود.» ولی آقای نهاوندی دلیل عدم تصمیم گیری را نمی نویسد و نمی گوید که اصلاً کسی در فکر جلوگیری از فاجعه نبود تمام کارگردانان فقط گوش به فرمان، همه چیز را در اختیار یک نفر گذاشته بودند که خود را بالاتر از قانون می دانست جز تملق گوئی به او برای خود وظیفه ی دیگر نمی شناختند از جمله آقای نهاوندی که در آن وانفسا فقط به مقام نخست وزیری فکر می کرد و برای به دست آوردن این مقام با این که در کابینه شریف امامی عضویت داشت طبق نوشته خودشان به کارشکنی و مبارزه پرداخته بود. تب دست یابی به مقام نخست وزیری آن هم در زمانی که موجودیت رژیم در خطر بود در وجود آقای نهاوندی در حدی بود که شاه وقتی مأموریت تماس با نیروهای ملی را به ایشان می دهد، می گوید: «این مأموریت برای آن است که در این زمینه اطلاعاتی به دست آورد نه مأموریتی برای تشکیل دولت...» که درباره ی این مأموریت هم ابهاماتی وجود دارد و با واقعیت نمی خواند و با آنچه دیگران بخصوص آقای جمشید آموزگار در فصلنامه ی ره او رد نوشته اند و در نشریه ی نیمروز شماره ۳۴۳ نیز عیناً آمده است معایرت دارد و برخلاف نوشته آقای نهاوندی، این بختیار است که به سراغ آقای آموزگار می رود و به شاه پیغام می فرستد که حکومت را به جبهه ملی بسپارد و به دنبال تماس های مکرر.

وقتی شاه از بختیار می شنود که جبهه ملی احتمال دارد صالح رابه عنوان نخست وزیر معرفی کند خوشحال می شود و توصیه می نماید که دوترا اقدام کنند حتی برای برگشتن سحابی از پاریس دستور می دهد هوایمای اختصاصی به پاریس بفرستند با توجه به مطالب فوق این سؤال پیش می آید شاه که با جبهه ملی در تماس بوده و با تشکیل دولت به وسیله جبهه ملی با نخست وزیری صالح موافقت نموده و می گوید بسیار خوب بگوئید دوترا اقدام کنند، چگونه آقای نهاوندی را مأمور گفتگو با جبهه ملی برای تشکیل دولت ائتلافی می کند و ایشان ابتدا با دکتر بختیار تماس می گیرد که بنا به نوشته خودشان در صفحه ۲۵۰ با بی اعتنائی روبرو می شود و ۴۵ دقیقه مذاکره ی تلفنی با برخورد تند پایان می یابد، که همین برخورد موجب می شود که از این مرحله خاطرات تا پایان کتاب بارها به بختیار بی انصافانه حمله می کند و در هر مورد عیبی و ایرادی را برای او می تراشد. ذکر این مطلب هم بی مناسبت نمی باشد که دلیل بی اعتنائی بختیار نسبت به آقای نهاوندی را یکی از دست اندرکاران رژیم سابق که هم اکنون در لندن زندگی می کند چنین تعریف نمود. در یکی از دیدارهایم با آقای دکتر بختیار ملاقات با نهاوندی را عنوان کردم، بختیار گفت من از این آدم نفرت دارم چون متظاهر و متملق است و توضیح داد که در یکی از مراسم رژه ی سالروز انقلاب سفید در ششم بهمن که گروهی از مقابل عکس شاه رژه می رفتند امبولاسی توجهم را جلب کرد که درب عقیش باز بود و پرانکاری، کمی از آن بیرون آمده بود که کسی روی آن دراز کشیده و برای عکس شاه دست تکان می داد و اپراز احساسات می کرد وقتی امبولاس جلودر آمد دیدم آقای نهاوندی هستند که چون مریض بوده اند و نمی خواسته اند از این فیض محرم شوند، به این ابتکار دست زده بودند که نشان دهنده ی حد اعلاى تملق و چاپلوسى و خودنمائی است.

آقای نهاوندی یک بار دیگر از دکتر رزم آرا خواسته بودند که واسطه ی ملاقات او با دکتر بختیار بشود که آقای دکتر بختیار نپذیرفته بودند.

نکته ی دیگر که آقای نهاوندی را علیه بختیار به دشمنی و کینه توزی واداشته داستان زندانی شدنش می باشد. ان هم بر مبنای برداشت غلط ایشان. آقای محمد مشیری یزدی معاون نخست وزیر برابم تعریف کرد که روزی آقای فضل الله معتمدی که از دوستان مشترک من و آقای نهاوندی بود به ملاقات من آمد و پیامی از آقای نهاوندی برای رهائی از بازداشت را عنوان کرد. من موضوع را با سپهبد رحیمی فرماندار نظامی مطرح نمودم و خواهش کردم در رهائی نهاوندی اقدام نماید. سپهبد رحیمی جواب داد بازداشت این حضرات طبق لیستی است که در دولت ارتشبد اژهاری با اطلاع دربار تنظیم گردیده و شامل توقیف شصت و چند نفر می باشد که در راس آنها نام امیرعباس هویدا بود که عده ای از آنها دستگیر شده و بقیه هم در جریان است، سپهبد رحیمی اضافه نمود که دکتر بختیار اصولاً با این قبیل بازداشت ها ولو طبق ماده ی ۵ حکومت نظامی موفق نمی باشد «کار چاپ نامه به دخالت ساواک و تیمسار نصیری کشید» و اضافه می کند که «تصیری کلمه ای نگفت زیرا او را برای این در آن مقام گذاشته بودند که اطاعت کند؟» در همین نوشته آقای نهاوندی یک سینه سخن وجود دارد که نه تنها تیمسار نصیری که خود شما حتی آقای نخست وزیر و وزراء و همه ی دست اندرکاران چنین بودند و جز اطاعت و بله فریان گفتن وظیفه ی دیگری نمی شناختند و تا آخرین لحظه حتی برای بازگو کردن خطراتی که در پیش بود لب نکشودند و بیشتر نشان سرانجام ولیعصمت خود را آنها گذاشتند. عده ای به خمینی پیوستند و عده دیگر وطنشان را در چمغان ها گذاشته و راه خروج از کشور را در پیش گرفتند و عده

# ۱۹ Page19

کلوپ فرانسوی با رجال و شخصیت ها و مقاطعة کاران و تجار آشنا می شود حتی آقای نصیری رئیس ساواک می خواهد مانع ادامه ی کار او بشود ولی آقای علم از این فرد گمنام حمایت می کند؟!

در صفحه ۳۰۸ می نویسد: بختیار خودش می گفت که حزبش (حزب ایران) دو نفر عضو دارد که اگر آقای نهاوندی به خودش زحمت می دادو سرانگشتی افرادی مانند الهیار صالح، دکتر سنجابی، مهندس زیرک زاده مهندس حق شناس و مهندس حبیبی را می شمرد با خود بختیار حداقل شش نفر می شدند نه دو نفر و اگر کمی بیشتر به خودش زحمت می داد و به جراند در مهرماه ۱۳۵۷ نظر می افکند درمی یافت که در آن زمان ۹۷ نفر نمایندگان تهران و شهرستانها در کنگره حزب ایران در منزل دکتر بختیار گرد آمدند و پنج نفر اعضای کمیته مرکزی و دو عضو علی البدل و ۲۵ نفر اعضای شورای عالی و هفت نفر اعضای هیئت نظارت را که ریاست آن با آقای دکتر کمال جناب بود انتخاب و دکتر بختیار را نیز به عنوان دبیر کل حزب ایران تعیین کردند. اضافه کنم که حزب ایران علاوه بر تهران در ۲۷ شهر شبعه و کلوپ داشت که بعد از ۲۸ مرداد کلوپ آنها بسته شد ولی افراد آنها فعالیت داشتند و با مرکز دائم در تماس بودند.

آقای نهاوندی در ابراز کینه به بختیار تا آنجا پیش رفته که در صفحه ۳۰۰ از حمله به پدر او سردار فاتح نیز باز نمانده و او را متهم به قیام علیه دولت می کند که با واقعیت تطبیق نمی کند. پدر بختیار مرد آزاده ای بود و شخصیت والائی داشت، به فرودسی و حافظ و مولانا عشق می ورزید به شاپور اشعار فرودسی و حافظ و مولانا را می آموخت و استفاده از اسب سواری را مشروط به حفظ کردن یک صفحه از حافظ قرار داده بود. او لقب سردار فاتح را از سران مشروطه گرفته بود، داستان از این قرار بود که وقتی محمدعلیشاه که به وسیله حکومت تزاری از ایران خارج و به حمایت از دولت، با نیروئی که جمع آوری کرده بود از طریق گرگان عازم تهران و به دست آوردن تاج و تخت از دست رفته اش شد پدر بختیار با ۲۰۰ هزار بختیاری مأمور مقابله شد و آنان را در گرمسار تار و مار کرد محمدعلیشاه فرار کرد و پدر بختیار به خاطر این پیروزی لقب سردار فاتح را گرفت. اما ماجرای قیام بختیاری ها داستانی ساختگی و برای ریشه کن کردن ایل بختیاری و از بین بردن سران آنها بود و رضاشاه به این بهانه عده ای از سران بختیاری را گرفت و اعدام کرد حتی سردار اسعد که وزیر جنگ رضاشاه بود و در گرگان با رضاشاه مشغول بازی تخته نرد بود پس از پایان بازی به دستور رضاشاه بازداشت و دو ماه بعد با سایر سران بختیاری از جمله پدر بختیار به قتل رسیدند و بازماندگان آنها را مجبور کردند که اموالشان را بفروشند و در نقاط دیگر ساکن شوند. به طور کلی آنچه از صفحه ۳۰۰ تا ۳۴۲ درباره بختیار آمده، غیر واقع و تحریف حقایق است که اگر به همه ی آنها پاسخ داده شود خود کتاب مفصلی خواهد شد.

### نخست وزیری شریف امامی

انتخاب شریف امامی به نخست وزیری با وضعی که به وجود آمده بود کار درستی نبود. او در بین مرم حسن شهرتی نداشت ولی با وجود این قابل مقایسه با آقای نهاوندی نبود.

وقتی از شریف امامی به قول آقای نهاوندی، رئیس ۷۰ساله ی مجلس سنا، بنیاد پهلوی ووو... کاری ساخته نباشد از نهاوندی نمی توان امیدى داشت. در اینجا بی مناسبت نیست به نوشته ی آقای نهاوندی در صفحات ۱۴۲ و ۱۴۳ نظری بیفکنیم. آقای نهاوندی می نویسد: از تشریفات دربار به من خبر دادند که به کاخ احضار شده ام. من تقاضای شرفیابی نکرده بودم. از پیش به من گفتند که خود را آماده کنم زیرا از من پرسش هائی درباره ی تحولات اوضاع سیاسی و پیشنهادهائی که برای مقابله با بحران دارم خواهد شد که البته همین قسمت از نوشته ی ایشان جای حرف دارد و سؤال برانگیز است. دیگران از کجا می دانستند که شاه چنین سئوالی خواهد کرد و از کجا خبر داشته که شما در نامه هائی برای مقابله با بحران دارید؟ خلاصه اینکه آقای نهاوندی شرفیابی می شوند و گزارش کاملی از برنامه های خود را برای مقابله با بحران و اداره کشور به عرض می رسانند. شاه در مقابل گزارش مفصل ایشان فقط به قول آقای نهاوندی به ایشان نگاه می کنند. سپس آقای نهاوندی می نویسد: جعفر شریف امامی رئیس هفتاد ساله ی سنا، بنیاد پهلوی، بانک توسعه ی صنعتی و معدنی و شمار بسیاری شرکت های صنعتی و بازرگانی و بانکى و استاد اعظم لز بزرگ فراماسونى مأمور تشکیل دولت می شود و ایشان نیز بنا به امر شاه در کابینه حضور پیدا می کنند ولی از همان ابتدا به کارشکنی می پردازد و تا جایی پیش می رود که شریف امامی را به بی عرضگی متهم می کند و بالاخره استعفاء می دهد.

### نخست وزیری دکتر مظفر بقائی

آقای نهاندی مطالبی را در صفحه ۲۹۲ راجع به دعوت از آقای دکتر بقائی برای نخست وزیری نوشته و با تأیید تاسف از عملی نشدن آن می نویسد با برگزیده شنن بختیار با توطئه و تبانی شهبانو، نخست وزیری بقائی منتفی شد و آقای بقائی توسط دکتر شیروانی پیامی را برای شهبانو فرستاد و داستان اسناد جاسوسی بختیار را گوشزد نمود» که از بنیاد بی اساس است و در این باره ماجرا را خواهیم نوشت معلوم نیست داستان نخست بقیه در صفحه ۲۹